

سخن سردبیر

از مرگ اندیشی خدا باورانه آرامش بخش تا مرگ نااندیشی خدا ناباورانه هراس انگیز - بخش چهارم

زندگی در گذر است ولی برخی اوقات در گذرگاه چرخه تحول چه در سطح اوتوژنی و چه در سطح فیلوژنی با پرسش‌های بنیادین مواجه می‌شویم که ذهن و روان ما را قلقلک می‌دهد. این پرسش‌ها همواره بوده و همیشه خواهد بود، اما در نقاط عطف تحول زندگی و یا هنگامی که در سطح اوتوژنی یکی از عزیزان ما آخرین مرزهای تحول را در سطح روان‌پدیدی فردی در می‌نوردد و یا در سطح فیلوژنی، گونه بشر با تهدیدی جدی (مانند همه‌گیری کرونا) مواجه می‌شود، این پرسش‌ها بیشتر و بیشتر ظهور و بروز پیدا می‌کنند. حرف از کرونا شد. به نظرم کرونا ضربه بسیار سنگینی بر خودشیفتگی انسان وارد کرده است. کرونا چنان سیلی بزرگی بر صورت این بشر از خودراضی نواخته است که صدای لرزش‌های آن از همه سیلی‌های قبلی که بشر تا به امروز دریافت کرده بود، گسترده‌تر و دردناک‌تر است. من معتقدم گونه بشر ضربات سنگینی که پیش از این توسط کپرنیک (که نشان داد زمین مرکز عالم نیست)، داروین (انسان اشرف مخلوقات نیست که خویشاوند نزدیک حیوانات است)، و فروید (که مشخص کرد بیشتر رفتارهای بشر در ناخودآگاه ریشه دارد) دریافت کرده بود هیچ کدام به اندازه سیلی کرونا، صورت بشریت را سرخ نکردند. ولی همچنان این انسان خودشیفته که توانسته است نیروهای طبیعت را رام کند و به مهار خویش درآورد و فضا و ستاره‌ها و سیارات و کهکشان‌ها را کشف کند، هم‌اکنون آرزوی نامیرایی را در سر می‌پروراند.

اما کرونا جان میلیون‌ها انسان را آن هم در زمانه‌ای که در نهایت پیشرفت‌های پزشکی قرار داریم در جلوی چشمان ما گرفت و به کام مرگ کشاند، تا درس عبرتی برای انسان باشد و شاید تا حدی خودشیفتگی لایتناهی بشر را کمی ملایم سازد، به نظرم چندان موفق نبود. همچنان این انسان دوبا معتقد است تیری که از کمان مرگ ناشی از کرونا و غیر کرونا رها می‌شود سینه همسایه را می‌شکافد و بعید به نظر می‌رسد حالا حالاها مجدداً بشر از صندلی خداگونگی خود پایین بیاید. بشر به تدریج در طول تاریخ یاد گرفته است که بیماری‌های مسری (که در ابتدا تصور می‌کرد تنبیهی از سوی خدایان است) را کشف و درمان کند. حال درباره کرونا قصه در حال تکرار است؛ بنابراین به نظر می‌رسد دست به نقد، خودشیفتگی بشر بالاتر رفته است؛ هرچند میلیون‌ها انسان در جلوی چشمان ما جان سپردند، با این وجود بشر معتقد است که توانسته است کرونا را مهار کند.

اما پرسش این است که آیا این موفقیت نسبی بشر را باید همانند دیگر کشفیات پیشینیان به نام اثبات ناموجود بودن خدا و ناتوان بودن خدا و شاهی برای شواهد خدا ناباوران و دین ناباوران سند بزنیم؟ به نظرم نه. چون این سند زدن مستلزم در نظر گرفتن صغرا و کبراهایی است که باید ابتدا بپذیریم؛ یعنی من نخست باید بپذیرم که خداوند در بلایای طبیعی در طول تاریخ با قصد آزار و اذیت و تنبیه بشر عمل می‌کرده است. دوم اینکه باید این پیش‌فرض را داشته باشیم که خداوند همیشه دستور داده است که هر وقت با بلا و مصیبتی مواجه می‌شوید تعقل نکنید و فقط دست به دعا و راز و نیاز بپردازید و سراغ علم نروید؛ در حالی که واقعاً این طور نبوده و نیست تا جایی که خداوند مصرانه همیشه تأکید کرده و می‌کند که سرنوشت بشر توسط خودش رقم می‌خورد؛ بنابراین هیچ‌گونه پیشرفت‌های علمی را من نمی‌توانم در اثبات نفی خدا باوری بپذیرم؛ چون اساساً خدا باور بودن را با پژوهش علمی و به کار بردن تفکر و دانش و علم در حل مسائل و مشکلات بشری در تضاد نمی‌بینم.

اریک فروم می‌گوید مگر انسان می‌تواند بدون ایمان زندگی کند؟ مگر کودک شیرخوار نباید به سینه مادر ایمان داشته باشد؟ او نتیجه می‌گیرد که انسان بدون ایمان، تا ژرفای هستی خود در ترس و هراس است.

به نظر می‌رسد خدا همان گمشده انسانی است که انسان در خود، در تمام هستی، طلب و تمنا و آرزو می‌کند و شاید معنای زندگی همان خدا باشد؛ دقیقاً نمی‌دونم؛ اما به نظرم خدا اثبات‌شدنی نیست، چون راهی که بشر در پیش گرفته است روش‌شناسی علمی است، حتی با این روش قصد دارد آرزوی نامیرایی خود را سیراب کند ولی مشکل این است که خدا اصلاً پدیده نیست که موضوع مطالعه روش علمی قرار گیرد (در روش‌شناسی علمی هیچ پدیده‌ای قابل اثبات نیست). خدا فراموجود و به ظاهر ناموجودی است که از هر موجود به ظاهر موجود، به باطن موجودتر به نظر می‌رسد و در متن طبیعت و در دل هر ذره تجلی پیدا می‌کند. نمی‌دونم دقیقاً چطور باید بگویم

۱. به نظرم انسان وقتی متولد می‌شود از هیچ موجود دیگری بالاتر یا پایین‌تر نیست ولی ظرفیت بالقوه اشرف مخلوقات شدن را دارد و از سویی دیگر ظرفیت کثیف‌تر شدن و نجس‌تر شدن از هر موجودی دیگر را هم دارد. انسان در بدو تولد مجموعه‌ای از ظرفیت‌های گوناگون برای شدن‌های مختلف است (این تعریف در هر دو سطح فردی و جمعی قابل تعمیم است). به قول یکی از فیلسوفان دیگراندیش ... دوقلویی که به دنیا می‌آیند و اگر یکی از آنها مشغول خوردن شیر از سینه مادر باشد، در حالی که دیگری از گرسنگی در حال مرگ باشد حاضر نیست دست از سینه مادر بردارد ولی همین نوزاد می‌تواند بشود. می‌تواند از انسانیت به درجات متعالی آدمیت صعود کند (همه انسان به دنیا می‌آیند ولی آدم شدن سخت و دشوار است و در واقع انسان، عام و آدم، خاص است)

و بنویسم؛ همان طور که تصریح کردم خدا پدیده نیست چون در وجودش شک وجود دارد و شرط پدیده بودن این است که هیچ کسی در وجود آن شک نداشته باشد. به همین دلیل است که تیر کمان علم به خدا نمی رسد ولی بشر همیشه حس کرده که ی چیزی را کم دارد، انگار قطعه ای از پازل راز جهان نا آشکار است. حالا علم با روش خود، فلسفه با شیوه خود، عرفان با سبک خود، دین با رسولان خود، و ... همه و همه به دنبال یافتن این قطعه گمشده پازل هستند. شاید به همین دلیل است که عده ای معتقدند راه های مختلف علم، عرفان، فلسفه، و دین های مختلف همه و همه در نهایت به خدا می رسند.

می دانم از موضوع سخن و عنوان سرمقاله خیلی دور شدیم. باور کنید خیلی دشوار است که این موضوع و نتیجه تمامی مطالعات و نظراتم را در چند سخن به گونه ای بنویسم که تازه مجوز چاپ نیز بگیرد (شوخی).

حال اجازه دهید در پایان بخش چهارم این سخن نتیجه گیری کلی داشته باشیم. من نیز با شما هم سخن و همدل و همراه و همدرد و هم رنج و ... هستم که خدای معرفی شده توسط داعش گرفته تا طالبان و مسیحیان و کشیشان و راهبان و دلالان و کسبه های دیروز و امروزی که به نام خدا و دین خدا به شیطان خدمت می کنند، ما را نه تنها به خدا نزدیک تر نمی کند که لحظه لحظه نسل امروز را از هر چه که خدا باوری و دین باوری نامیده می شود منزجر تر می کند. چون این گروه ها در واقع شیطان و شیطان صفتان را فریب می کنند، به نام خدا و شریعت الهی میلیون ها انسان را در طول تاریخ به کام مرگ کشاندند و می کشانند. آری من نیز مانند شما به این خدا اعتقادی ندارم چون خدایی که این گروه ها معرفی می کنند از اسپینوزا گرفته تا انیشتین، از ابراهیم گرفته تا محمد هیچ کدام به آن باور نداشتند. خدایی که در خدمت ظلم به بشریت باشد، دینی که در خدمت آباد کردن دنیای دین باوران و به تباه کشیدن دنیای خدا نا باوران باشد، بدیهی است که مورد تأیید من نیست. دینی که در خدمت عدالت گستری، ظلم ستیزی، برابری، استقلال و آزادی فکری، تبعیض ستیزی، و در نهایت حامی تعقل و تفکر و اندیشه و علم نباشد نیز مورد تأیید من نیست.

اما چهارمین بخش سخن نیز به اتمام رسید و همچنان نه تنها به پرسشی پاسخ ندادیم و مسئله ای را حل نکردیم که پرسش های بیشتری ایجاد شد. بالاخره چی شد؟ خدا باوران آرامش بیشتری دارند یا خدا نا باوران؟ مرگ اندیشان خدا باور آرامش بیشتری دارند یا مرگ اندیشان خدا نا باور؟ فرض بر این بگذاریم حق با خدا نا باوران باشد و لحظه به لحظه بشریت هم از نظر کمیت و هم کیفیت به سمت وسوی خدا نا باوری و دین باوری پیش برود آیا باز هم این حق را داریم که خدا باوران اقلیت را از خدمات اجتماعی گرفته تا هر گونه حمایت های دیگر جامعه محروم کنیم؟ در این صورت چه تفاوتی با دیکتاتوری خدا باوران کسبه و دلال منش دارد؟ حال برعکس این قضیه مشخص شود، یعنی خدا باوران بر خدا نا باوران غلبه کنند و وجود خدا و رسولان او تأیید شود، در آن صورت تکلیف خدا نا باوران اخلاق مداری که در تمام طول تاریخ به بشریت خدمت کرده و کمک می کنند چه می شود؟ آیا همه آنها در آتش جهنم سوزانده می شوند؟ اگر تعریفی که تمدن امروزی برای دموکراسی دارد که حق را به اکثریت بدیم در آن صورت اقلیت را باید در آتش سوزاند؟ آیا در این دنیایی که فعلاً زندگی می کنیم و بشر در هر سطحی به دنبال منفعت گرایی شخصی است و لذت، ثروت، شهرت و شهوت و زر و زور و تزویر و ... همه ستون ها و سلول های تمامی جوامع را در بر گرفته است باز هم می توان به رأی اکثریت تن داد و اقلیت را دور ریخت؟ در این جا حتی مفهوم دموکراسی به معنای عمل کردن جامعه بر اساس رأی اکثریت نیز زیر سوال می رود. مثلاً فرض کنید بیش از نود درصد افراد جامعه ای در یک نظرسنجی گسترده موافق باشند که دزدی نیز نوعی خلاقیت است آیا باید جامعه را بر اساس این دیدگاه اکثریت استوار کنیم؟ یا اینکه نباید حداقل تردید کنیم که فرهنگ و تمدن جامعه به چنان سراسیمگی تند ابتدال نزول کرده است که باطل جای حق، و دروغ جای صداقت را گرفته است؟ آیا لحظه ای نباید شک کنیم که شاید دروغ لباس حق و حقیقت را دزدیده باشد؟ و ...

اما مخاطبان بسیار جان، شاید پاسخ نهایی برای این پرسش های بنیادین وجود نداشته باشد و نباید هم وجود داشته باشد، اما آن کس که پژوهشگر علمی است به خوبی می داند بهترین پاسخ به یک مسئله پژوهشی، این است که پرسش های بیشتری برانگیزد.

در این مسیر آموختنی ها زیاد است پس محتوای هر سخن را در موقعیت زمانی آن بخوانید و نتیجه بگیرید؛ یعنی امروز ۱۴۰۰/۱۱/۲۵

عباسعلی حسین خانزاده

سردبیر نشریه علمی پژوهشی سلامت روان کودک